

زنان در عصر عرب قبل از اسلام

آزینا رضوی بنی
دبیر تاریخ. شهر کرد، بن

مقدمه

اشاره می‌شود. در نهایت نیز به بحثی که راجع به زنده به گور کردن دختران در قرآن مطرح شده است، می‌پردازیم و نقش زنان را در جامعه‌ی عرب پیش از اسلام بررسی می‌کنیم.

ملکه‌های عرب الف) اعراب جنوبی

جنوب عربستان مهد قدیمی‌ترین تمدن‌های شبه جزیره است. در این سرزمین که آب و هوای مساعدی داشت و به عربستان خوشبخت شهرت داشت، دولت‌های متعددی از بزرگ و کوچک شکل گرفتند که گاهی به یکدیگر می‌تاختند و دولت‌های قوی‌تر، ضعیف‌تران را تابع خود می‌ساختند یا آن‌ها را به کلی از بین می‌بردند. از جمله دولت‌های جنوبی، دولت «سبا» بود که بلقیس، دختر هداد، به قولی ۲۰ سال [اصفهانی، ۱۳۶۷: ۱۳۲] و به قولی ۱۲۰ سال [مسعودی، ۱۳۷۰: ۴۳۸] در آن سلطنت کرد. بلقیس زنی با تدبیر، خیرخواه و مردم‌دوست بود. به این دلیل در میان ملت خویش خیلی نفوذ داشت و از نظر سیاست‌گذاری خیلی قوی و نیرومند بود. بر تخت عظیمی که شهرت تاریخی دارد می‌نشست. این تخت با زبرجد، طلا، یاقوت و دیگر سنگ‌های گران‌قیمت ساخته و تزئین شده بود [رفعت، ۱۴۱۱ق: ۱۳]. دلیل دیگر شهرت او ترمیم «سد مارب» بود [کحاله، ۱۳۹۷ق: ۱۴۴].

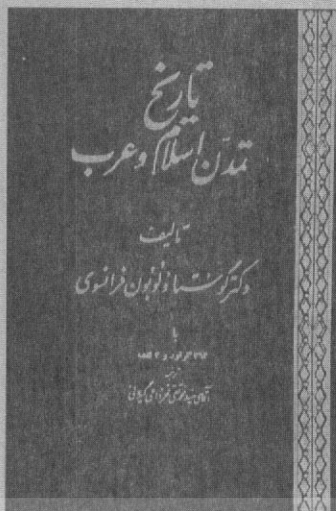
بلقیس معاصر با سلیمان نبی بود و قصه‌ی او در قرآن آمده است. وقتی که بلقیس نامه‌ی حضرت سلیمان را دریافت کرد، به اطرافیان

در هر ناحیه‌ای از جزیره‌العرب، گروهی از مردم بر پایه‌ی نسبت خانوادگی مشترک، به عنوان یک قبیله گرد آمده بودند و منطقه‌ی زندگی هر یک منحصر به مکانی بود که در آن جا سکنا گزیده بودند؛ به گونه‌ای که حوزه‌ی عمل هر قبیله محدود به همان قبیله بود و کاری به قبایل دیگر نداشت. این نوع زندگی در میان اعراب جزیره نشانه‌ی تشتت و پراکندگی آنان بود؛ تشتتی که اعراب را از یکدیگر جدا می‌ساخت و عاملی در جهت نفی حکومت مرکزی در جزیره محسوب می‌شد.

میراث تاریخی اعراب پیش از هر چیز تحت عنوان «ایام‌العرب» بر جای مانده است. مقصود از «یوم» روزی است که واقعه‌ی مهمی در آن رخ داده و آن واقعه تاریخی شده است. به نظر می‌رسد، آنچه که در کتاب‌های ادبی، از دوران جاهلیت و ایام‌العرب قبل از اسلام و انتقال آن‌ها از دوره‌ی جاهلی به دوره‌ی اسلامی برای ما به جای مانده، بر پایه‌ی روایات شفاهی بوده که بعدها توسط مورخان دوره‌ی اسلامی تدوین شده است. در بحث جاهلیت، نقل‌ها از استحکام لازم برخوردار نیستند و اگر نگوئیم همه، باید بگوئیم بیش تر آن‌ها از لحاظ سند مخدوش و غیرقابل قبول هستند و تاریخ این دوره با افسانه و اسطوره درهم آمیخته است. بنابراین، امکانپذیر نیست که در مورد حوادث این دوره اظهار نظر قطعی کرد.

هر چند که از لحاظ زمانی، دوره‌ی جاهلیت غالباً حداکثر به دوره‌ی ۲۰۰ ساله‌ی قبل از بعثت پیامبر اطلاق می‌شود، اما در این جا سابقه‌ی دیرینه‌تری از حکومت‌های اعراب (ملکه‌های عرب) در ابتدای بحث گنجانده شده است و سپس به نقش زنان در جنگ‌ها

در سال ۷۰۳ ق. م، یثیبه یا یثیعه، ملکه‌ی عربستان با قشونی تحت سرداری برادرش، به پادشاه بابل، بر ضد سنا خریب، پادشاه آشور که از ۷۰۵ تا ۶۸۱ ق. م سلطنت داشت، یاری رساند و در ماه فوریه سال بعد، آشوری‌ها برادر ملکه را با قشون او اسیر گرفتند [پیشین]. در حدود سال ۶۶۸، سنا خریب بر ضد ملکه‌ی عرب، تلخونو، لشکر کشید. او را شکست داد و شتر زیادی غنیمت گرفت و ملکه نیز به دومه‌الجنبدل فرار کرد [پیشین]. داستان این جنگ‌ها، طولانی و پر از نام ملوک، ملکه‌ها و سرداران عرب است. گوستاولوبون نیز، ضمن بیان کتیبه‌های آشوری، از شاهزاده خانم‌های عرب، از جمله تبعوعه یاد می‌کند [لوبون، ۱۳۷۷: ۹۱ و ۱۰۳]. بین ملکه‌های شمالی، نام دو تن از آن‌ها بیش‌تر در کتاب‌های تاریخی ذکر شده است که به اختصار، راجع به هر یک توضیحاتی داده می‌شود؛ با توجه به این مطلب که آن‌ها از لحاظ زمانی به دوره‌ی مورد نظر نزدیک بودند:



خود گفت: ای اشراف و صاحب‌نظران، رأی خود را در این کار مهم به من بگوئید که من هیچ‌کار مهمی را بی حضور و نظر شما انجام نداده‌ام. او می‌خواست با این نظرخواهی، موقعیت خود را در میان آنان تثبیت کند و نظرشان را به سوی خویش جلب کند. ضمناً، میزان هماهنگی‌شان را با تصمیمات خود مورد مطالعه و بررسی قرار دهد [مکارم شیرازی، ۱۳۶۱، ج ۱۵: ۴۵۴]. بلقیس به خاطر خرد و دوراندیشی که داشت، اطرافیان خود را گواه گرفت و به آنان تأکید کرد که من هرگز کاری نکرده‌ام، مگر این‌که شما شاهد کارم بودید [اصفهانی، ۱۳۶۴: ۳۴]. با این سیاست و تحت نفوذ و رهبری حضرت سلیمان، به حکومت مسالمت‌آمیز خویش ادامه داد. جواد علی در کتاب خود آورده است که برخی گفته‌اند: این زن ملکه سبا نبوده، زیرا در میان فرمانروایان عربستان جنوبی، نام هیچ ملکه‌ای نیامده است. اینان می‌گویند: این ملکه بر

۱. زبا بنت عمرو

زبا، دختر عمرو بن ظرب، ملکه‌ی شام و جزیره، از خاندان «عامله» از «عمالیق» بود که در «سلیح» حکومت داشتند. بعضی گفته‌اند که وی رومی نژاد بود و به عربی سخن می‌گفت [مسعودی، ۱۳۷۰: ۴۳۸]. دارای عقل، رأی و جمال بسیار بود [رفعت، ۱۴۱۱ ق: ۳۲؛ کحاله، ۱۳۹۷ ق، ج ۲: ۶؛ و الحائری، ۱۴۰۷ ق، ج ۲: ۱۱۵]. نام او نائله هم ذکر شده است [مسکویه‌الرازی، ۱۳۷۹: ۱۱۱].

جدیمه‌الابرش، از عربان عاریه‌ی قدیم که شاهی سرزمین عراق را داشت [طبری، ۱۳۶۹، ج ۲: ۵۳۲]، سپاهی از عرب‌ها فراهم آورد و به عمرو بن ظرب حمله کرد. پیکاری سخت درگرفت و عمرو بن ظرب کشته شد و پس از عمرو، دخترش زبا به پادشاهی رسید [همان، ص ۵۳۶].

زبا قصد خونخواهی پدر را داشت، اما خواهرش زبیه که زنی هوشیار و صاحب‌رأی بود، گفت [شکری‌الالرسی، بی‌تا، ج ۲: ۱۸۱]: اگر با جدیمه پیکار کنی و پیروز شوی، انتقام گرفته‌ای، اما اگر کشته شوی، همه چیز را از دست می‌دهی، پس بهتر است خدعه و نیرنگ کنی [مسکویه‌الرازی، ۱۳۷۹، ج ۱: ۱۱۱] و به او بگویی که مایلی با او ازدواج کنی تا سرزمین تو به مملکت او ملحق شود [شکری‌الالرسی، بی‌تا، ج ۲: ۱۸۱].

وقتی نامه‌ی زبا به جدیمه رسید، جدیمه یاران خود را جمع و با آن‌ها مشورت کرد که همگی به جز قصیر بن سعد، رأی دادند که او به نزد زبا برود. جدیمه فریب خورد و نزد زبا رفت و او هم به انتقام خون

سبائیانی فرمان می‌رانده است که از جنوب رهسپار شمال می‌شود و برای خود در اردن و بالا‌های حجاز کوچ‌نشین‌هایی پدید می‌آورد [علی، ۱۳۶۷: ۴۶۴]. اما قول مشهور این است که او ملکه‌ی سبا در سرزمین یمن بوده است [الحائری، ۱۴۰۷ ق: ۳۴۰].

ب) اعراب شمالی

به نظر می‌رسد که در شمال عربستان از قدیم، غالباً ملکه‌ها حکومت داشتند که نام عده‌ای از آن‌ها در کتیبه‌ها آمده است؛ مانند عدیه که به دست آشور بنی‌پال گرفتار شد، یا ادب یا ادبیل که در کتیبه‌ای که در «حجر» پیدا شده، نام او به عنوان ملکه‌ی آن شهر ذکر شده است، و یا افرادی مثل: زبیبی، شمسی، تبوتئا و غیره. ولی عاقبت این دولت‌ها کوچک شدند و پس از آن قسمت شمالی این منطقه که به حدود سوریه و فلسطین نزدیک بود، زیر نفوذ «آرامی‌ها» درآمد و اعرابی که ساکن آن نواحی بودند، به اسم «قوم نبطی» در تاریخ ظهور کردند [تقی‌زاده، ۱۳۷۹: ۱۲۷].

تیگلات پیلسر سوم (۷۲۷-۷۴۵ ق. م)، پادشاه آشور در سال ۷۳۸ ق. م، زبیه، ملکه‌ی مملکت اریبی، یعنی عربستان شمال غربی و ظاهراً حدود «دومه‌الجنبدل»، و در سال ۷۳۲ ق. م، شمسی، ملکه‌ی اریبی را پس از جنگ تحت اطاعت درآورد و نماینده‌ای با لقب «کیو» در آن‌جا منصوب کرد. در همین سال، طوایف دیگر عربستان و از جمله سبایی‌ها، برای پادشاه آشور باج فرستادند. نوه‌ی او، سارگن دوم که از ۷۲۲ تا ۷۰۵ ق. م سلطنت کرد، در سال ۷۱۵ ق. م مجدداً به عربستان لشکر کشید و از شمسی یا سمسی، ملکه‌ی اریبی باج گرفت که از آن جمله ۱۶۴ شتر سفید بود [همان، ص ۱۲۳].

پدرش، جذیمه را کشت؛ هر چند بعداً به کمک نیزنگ قصیر، خواهرزاده‌ی جذیمه، یعنی عمرو بن عدی، زبا را از بین برد. شرح مفصل این حوادث در کتاب‌های تاریخی (از جمله: تاریخ طبری، تجارب الامم و بلوغ الارب) مذکور است که به خاطر طولانی نشدن کلام، مطالب به اختصار ذکر گردید.

۲. زینویا

در قرن دوم میلادی، هنگامی که دولت «پتره» منقرض شد، دولت دیگری در شمال عربستان رو به ترقی گذاشت که «تدمر» نام داشت. تدمر در سده‌ی اول میلادی دولت مستقلی بود و به تدریج تحت الحمایه‌ی روم شد. در زمان شاپور اول ساسانی، اذینه بن حیران، با وجود شکست والرین از شاپور، به طرفداری از روم برخاست و به ایران حمله برد. دولت روم به ازای این جان‌نثاری‌ها او را فرمانروای مشرق و جانشین امپراتور نامید.

اذینه در حمص، موقعی که عازم هجوم «برگ‌ها» بود، به دست برادرزاده‌اش کشته شد (۲۶۶ یا ۲۶۷ م) و پسرش یا پسرزنش، وهب اللات که صغیر بود، اسماً جانشین او شد، اما در واقع کار را مادرش زینویا به دست گرفت [الکتبی، ۱۳۴۶ ق، ج ۱: ۲۰] و خود را ملکه‌ی مشرق نامید [خلیل حتی، ۱۳۶۶: ۲۰]. او زنی خردمند و متهور، و اهل سیاست و دقت نظر بود [الحاتری، ۱۴۰۷ ق، ج ۲: ۱۲۷]. حتی پیروزی‌های شوهرش اذینه را در جنگ با ایرانیان، نتیجه‌ی تدبیر او دانسته‌اند.

در دوران حکومت خود دستور داد، دیواری بر کناره‌ی فرات ایجاد کنند تا اگر ساسانیان از شرق به آن‌ها حمله کردند، دیوار آن‌ها را متوقف کند [علی، ۱۴۱۳ ق، ج ۳: ۱۱۳]. همچنین، قلمرو خود را وسعت داد و مصر و قسمت اعظم آسیای صغیر را ضمیمه‌ی آن کرد و کوشید تا با یک عمل نظامی، بر «خالکدون» که مقابل «قسطنطنیه» بود، مستقر شود [خلیل حتی، ۱۳۶۶: ۹۵]. در همان سال، سپاه نیرومند وی «اسکندریه»، شهر دوم امپراتوری روم را تصرف کرد و فرزند کوچک‌تر خود را پادشاه مصر نامید و سکه‌ی مخصوص زد که روی آن تصویر اورلئان نبود [پشین]. عمل او باعث وحشت امپراتوری روم شد و اورلیانوس برای سرکوبی او به تدمر لشکر کشید. اورلیانوس، نخست آسیای صغیر و مصر را از چنگ دولت تدمر خارج ساخت و سپس شهر تدمر را محاصره کرد [کحاله، ۱۳۹۷ ق، ج ۲: ۱۳۱]. سرانجام بر آن غلبه یافت و مملکت ملکه‌ی شرق را به تصرف درآورد [علی، ۱۴۱۳ ق، ج ۳: ۱۱۳]. زینویا و پسرش باقی عمر را در تبعیدگاه خود نزدیک شهر روم با معاشی که می‌گرفتند گذراندند و در

همان‌جا مردند.

زن عرب و جنگ‌های عصر جاهلی

عرب‌های بادیه‌نشین سپاهیان منظم نداشتند، اما وقتی رئیس قبیله از آن‌ها درخواست شرکت در جنگ را می‌کرد، قبیله دعوت او را می‌پذیرفتند. آنان در چنین مواقعی براساس عصبیت عمل می‌کردند و هراسی به خود راه نمی‌دادند. زنان به همراه مردان در جنگ‌ها شرکت می‌کردند تا آتش غیرت و شهامت را در دل آنان مشتعل گردانند و مردان از میدان جنگ نگریزند [سالم، ۱۳۸۰: ۳۱۷؛ رفعت، ۱۴۱۱ ق: ۳۵]؛ چنان‌که زنان شیبان، بکر بن وائل و عجل در روز «جنگ ذی‌قار» چنین کردند. روز «فیف الریح» نیز که میان عامر بن صعصعه و حارث بن کعب جنگ درگرفت، قبیله‌ی «مذحج» همین‌گونه عمل کرد و زنان و کودکان را همراه خود آوردند تا مردان از میدان جنگ نگریزند [سالم، ۱۳۸۰: ۳۱۷].

گاهی اوقات رؤسای قبایل در جنگ‌ها از مشورت با زنان بهره‌می‌بردند. مثلاً در «جنگ ظهر الدهنا»، اوس که بشر را اسیر کرده بود، فراخواند. چون «بشر» فرارسید، مردم قبیله سفارش کردند، وی را بکشد. اوس نزد مادرش سعدی آمد و از او رأی خواست. زن فرزانه به پسر خود سفارش کرد، دارایی‌های وی (شترانش) را به وی بازگرداند و از او درگذرد و او را گرمی بدارد؛ زیرا بدگویی او جز خوشامدگویی و ستایش خود او چیز دیگری از بین نمی‌برد. او رأی مادر را پذیرفت [ابن اثیر، ۱۳۷۰،

ج ۲: ۷۳۶].

در «جنگ شعب جبله» که لقب بن زراره به خونخواهی برادرش، معبد بن زراره، عازم جنگ با بنی عامر بن صعصعه شد. دخترش دختربن زراره، عازم جنگ با بنی عامر بن صعصعه شد. دختر لقب نیز با وی بود. او این دختر را با خود به جنگ می‌برد و همراه او می‌جنگید و در کارها با او رایزنی می‌کرد [همان، ۶۸۳].

بعضی مواقع زنان در جنگ به گروگان گرفته می‌شدند؛ مثل جنگ‌های داحس و غبراء که میان عبس و ذبیان واقع شدند. وقتی ربیع، زره قیس را برداشت، قیس به فکر تلافی افتاد. ربیع شتران و دام و دارایی‌های خود را به چراگاهی پرگیاه برد و به خانواده‌ی خود گفت که کوچ کنند. گزارش به قیس رسید و او با افراد خود روانه شد و به کاروان ربیع تاخت و لگام شتر مادر ربیع، فاطمه دختر خورشب، و لگام شتر زنش را گرفت و روانه شد. مادر ربیع پرسید: «یا قیس چه می‌خواهی؟» قیس گفت: «شما را به مکه می‌برم و در آن‌جا در برابر زره خود می‌فروشم.» مادر ربیع گفت: «ما را رها کن. پیمان می‌بندم که خواسته‌ات را به تو برگردانم.» قیس چنان کرد. چون فاطمه نزد ربیع رفت، از او خواست که زره قیس را به او برگرداند. ربیع سوگند

خورد که چنین نخواهد کرد. زن پیکي نزد قیس فرستاد و گزارش داد [همان، ۶۶۱]. از این قضیه می‌توان چنین برداشت کرد که قول و وعده یک زن مورد قبول بوده است و حتی در مواردی، زنان بیش‌تر از مردان به وعده‌های خود پایبند بودند و بدان عمل می‌کردند.

بعد از این، قضایایی رخ دادند که مورد بحث ما نیستند، اما وقتی که اسب‌هایی از قیس دزدیده شدند و قیس در عوض زنانی را از گروه مقابل به اسارت گرفت و شرط آزادی آن‌ها را پس دادن اسب‌هایش قرار داد، پیرمردی از «بنی یربوع» که در دست قیس اسیر بود، این شعر را گفت: اسبانی که بهای آزادی سه زن، رباب، جمل و سعاد شوند، بهترین اسبان جهانند. داحس را در برابر این‌ها بپردازید که این کار از کارهای تیزهوشان است. از آن برترند، اسیرانی که با بهای اسب فروخته شوند. سوگند به آن که مردم به دیدار خانه‌اش «کعبه» می‌روند، چنین است. قیس در جای ناپدید شدن، جان اسبان خوب را مایه‌ی زندگی می‌داند. اسب تیزتک و چالاک را می‌گیرد و بی‌چانه زدن، زنان زیبای گرانبها را می‌بخشد. چون این سخنان به گوش بنی یربوع رسید، آن دو اسب را نزد قیس بردند و زنان را گرفتند.^{۳۵}

یکی از جنگ‌های صدر اسلام که زنان در آن حضور فعالی داشتند، «جنگ احد» بود. در این جنگ، زنان قریش برای تشجیع مشرکان شرکت داشتند. قبل از آغاز نبرد، پیشاپیش صفوف سپاهیان خود طبل و دف و دایره می‌زدند، درحالی که سرمه‌دان و میل سرمه به همراه داشتند. سپس به عقب صفوف سپاهیان برمی‌گشتند و هرچا کسی را می‌دیدند که از جنگ روی برگردانده، او را به جنگ ترغیب می‌کردند و کشتگان خود را در روز بدر به وی یادآور می‌شدند [سالم، ۱۳۸۰: ۳۱۸]. زنان

همه زره پوشیده و سلاح برداشته بودند و با مردان مصاف می‌کردند. از جمله‌ی آن‌ها هند دختر عتبه بن ربیع، همسر ابوسفیان بود [ابن هشام، ۱۳۷۷، ج ۲: ۶۵۱]. وقتی علم آن‌ها سرنگون شد، زنی به نام عمره بنت علقمه آن را برافراشت [همان، ص ۶۶۵ و واقدی، ۱۳۶۹، ج ۱: ۱۴۸]. و باعث شد، سپاه به هم ریخته‌ی قریش مجدداً سامان پیدا کند و در نهایت مسلمانان شکست بخورند. از دیگر زنانی که در جنگ احد حضور داشتند، ام‌جهیم، دختر حارث بن هشام، همسر عکرمه بن ابی جهل، و فاطمه، دختر ولید بن مغیره، همسر حارث بن هشام، و هند، دختر منبه بن حجاج، همسر عمروعاص بودند [واقدی، ۱۳۶۹، ج ۱: ۱۴۷ و ۱۴۸].

جایگاه اجتماعی زنان

زن عرب نقش مهمی در حیات اجتماعی عصر جاهلی در جنگ و صلح ایفا می‌کرد. جایگاه زن در جامعه‌ی عربی چنان بود که برخی

از پادشاهان از انتساب به مادران خود بی‌می‌دانند؛ مانند منذر بن ماء السماء، پادشاه «حیره» (۵۵۴-۵۱۲م) که ماء السماء لقب مادر وی، ماریه، دختر عوف بود که به سبب زیبایی‌اش چنین لقبی به وی داده شده بود [سالم، ۱۳۸۰: ۳۵۶] و عمرو بن هند (۵۷۰-۵۵۴م) نیز به مادرش هند، دختر عمرو بن حجر نسبت داده می‌شد [یعقوبی، ۱۳۷۸، ج ۱: ۲۵۷]. افتخار فرزندان در منسوب شدن به مادر دلیلی برای والایی مقام و منزلت زن است. قتال کلیبی به مادر خود، عمره، دختر حرقه، افتخار می‌کرد و می‌گفت: مرا آزاد زنی از قبیله‌ی ربیع زاییده است [سالم، ۱۳۸۰: ۳۵۶].

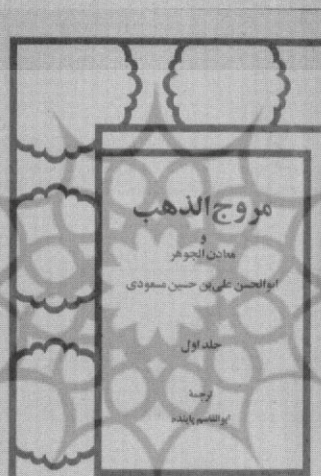
عواملی که باعث می‌شدند، زن مقام و منزلت اجتماعی برتری بیابد، اولاً خون و نسب [الاندلسی، ۱۴۰۹ق، ج ۶: ۱۱۲]، ثانیاً داشتن فرزند پسر بود؛ به طوری که زن عاقر و بدون فرزند، هیچ ارزشی نداشت. به راحتی از محیط زندگی خود طرد می‌شد و به خانه‌ی پدری برمی‌گشت [قلقشندی، ۱۹۵۹م: ۱۲۲].

عرب عصر جاهلی به یک همسر بسنده نمی‌کرد. تعدد زوجات، یا به منظور تأمین معاش زن انجام می‌گرفت یا هدف سیاسی داشت؛ چون کسی که رئیس قوم و قبیله‌ی خود بود، درصد برمی‌آمد تا از قبایل متعدد زن بگیرد و از طریق رابطه‌ی دامادی، با قبیله‌های گوناگون ارتباط برقرار کند، یا این که به قصد ازدیاد فرزند و تولید نسل بیش‌تر، به ازدواج‌های متعدد دست بزند [سالم، ۱۳۸۰: ۳۴۹]. اما زنان در ازدواج اجازه‌ی انتخاب داشتند و می‌توانستند همسر آینده‌ی خود را انتخاب کنند؛ مثل هند که ابوسفیان را به همسری برگزید [اندلسی، ۱۴۰۹ق، ج ۶: ۹۶ و ۹۷].

در بعضی از امور زنان مورد مشورت واقع می‌شدند. به عنوان نمونه، در اختلافی که عبدالمطلب با قریش پیدا کرد، آن‌ها توافق کردند، نزد زنی کاهنه در شام بروند و اختلاف خود را مطرح کنند تا بین آن‌ها داوری کند [ابن هشام، ۱۳۷۷، ج ۱: ۱۳۰]. زنان کاهنه نزد قبایل جایگاه والایی داشتند و در اختلافات بین مردم داوری می‌کردند. بعضی از آن‌ها توانایی خواندن و نوشتن هم داشتند [علی، ۱۴۱۳ق، ج ۴: ۶۱۶].

زنده به گور کردن دختران

از جمله سنتی که در عصر جاهلیت عرب پدید آمد، زنده به گور کردن دختران بود که البته این اقدام نزد ملل دیگر نیز رواج داشت. «وقتی که برایشان مژده می‌آوردند که دختردار شدید، از خشم سینه می‌شدند و از بدی مژده‌ای که آورده شده و از فشار افکار عمومی که آن را بد می‌پنداشت، پنهان می‌شدند و به فکر فرومی‌رفتند که آیا



نگهشان دارند و ذلت و خواری دخترداری را تحمل کنند و یا زنده زنده در خاک پنهانش سازند؛ همچنان که عادت همه شان درباره‌ی دختران متولد شده این بود» [نحل / ۵۸ و ۵۹].

به طوری که گفته اند: قبل از این که همسرشان زایمان کند، چاله ای می‌کنند و آماده می‌ساختند. همین که می‌فهمیدند فرزندشان دختر است، او را در آن چاله می‌انداختند و خاک به رویش می‌ریختند، تا زیر خاک جان بدهد. این عمل را از ترس فقر مرتکب می‌شدند که مبادا در اثر نداری مجبور شوند، دختر را به کسی که کفو آنان نیست، شوهر دهند [طباطبایی، ۱۳۶۳، ج ۲۴: ۱۵۴].

اولین باری که این رسم غلط عملی شد، در واقعه‌ی جنگ بنی تمیم با کسرای ایران بود که در آن جنگ، عده‌ای از زنان قبیله اسیر و به دربار کسری برده شدند. در آنجا دختران را به عنوان کنیز نگه داشتند. پس از مدتی که میان دو طرف صلح برقرار شد و بنی تمیم اسیران خود را مطالبه کردند، کسری آنان را مخیر کرد که اگر می‌خواهند به قبیله‌ی خود روند و اگر نه در دربار بمانند. عده‌ای از دختران از برگشتن به قبیله خودداری کردند. مردان قبیله غمناک شدند و تصمیم گرفتند، از این پس اگر دختردار شدند، زنده زنده دفنشان کنند و همین کار را کردند. قبایل دیگر از آن‌ها یاد گرفتند و کم‌کم جریان در همه‌جا منتشر شد. به این ترتیب، دخترکشی باب گردید [همان، ص ۱۵۴] و «وئاد» یا زنده به گور کردن دختران، یکی از رسوم جاهلیت شد.

قرآن این عمل را محکوم کرده است و می‌گوید: «در قیامت درباره‌ی دختران زنده به گور شده سؤال می‌شود که به چه گناهی کشته شدند؟» [تکویر / ۹].

این احتمال نیز وجود دارد که تولیدکننده بودن پسران و مصرف‌کننده بودن دختران در آن جوامع، به این جنایت کمک کرده باشد؛ زیرا پسر برای آن‌ها سرمایه‌ی بزرگی محسوب می‌شد که در غارتگری‌ها و نگهداری شتران و مانند آن‌ها، از وجودش استفاده می‌کردند. در حالی که دختران چنین نبودند. از سوی دیگر، وجود جنگ‌ها و نزاع‌های دائمی قبیله‌ای میان آن‌ها سبب فقدان سریع مردان و پسران جنگجو می‌شد و طبعاً تناسب و تعادل میان تعداد دختران و پسران به هم می‌خورد و این باعث رنج و ناراحتی خانواده از تولد یک دختر، و مباحثات برای تولید یک پسر بود [مکارم شیرازی، ۱۳۶۱، ج ۱۱: ۲۷۱].

از جمله نوشته‌اند: همسر مردی به نام ابوحمزه ضبی دختری به دنیا آورد. ابوحمزه وی را از خانه اش راند و او در خانه‌ی همسایه سکنا گزید. روزی ابوحمزه از کنار اقامتگاه وی می‌گذشت، شنید که همسرش به همسایه می‌گوید: «ابوحمزه به نزد ما نمی‌آید، درحالی که در خانه‌ی مجاور ما زندگی می‌کند. او خشمگین است که چرا ما دختری می‌زاییم. به خدا در دست ما نیست. ما تنها آنچه را می‌دهند برمی‌گیریم. ما چون زمینی برای کشتکاران خود هستیم. آنچه را که در ما کاشته‌اند، می‌رویانیم.»

هنگامی که ابوحمزه این سخنان را شنید، پشیمان شد و به نزد

همسر خود رفت و با وی آشتی کرد. سر زن و دختر خود را بوسید و گفت: «به خدای کعبه سوگند، من به شما ستم کردم.»

گرچه بعضی معتقدند که این جنایت در همه‌ی قبایل عرب عمومیت نداشته و تنها در بعضی قبایل رواج داشته است، ولی مسلماً موضوع نادری نیز محسوب نمی‌شده است، وگرنه قرآن کریم با این تأکید و به طور مکرر در مورد آن صحبت نمی‌کرد.

منابع

۱. اصفهانی، حمزه. تاریخ پیامبران و پادشاهان. ترجمه‌ی جعفر شعار. امیرکبیر. تهران. ۱۳۶۷.
۲. مسعودی، ابوالحسن. مروج الذهب (ج ۱). ابوالقاسم پاینده. انتشارات علمی و فرهنگی. تهران. ۱۳۷۰.
۳. رفعت، محمد. شهرات النساء العربیات و المسلمات. عزالدین. بیروت. ۱۴۱۱ق.
۴. کحاله، عمر رضا. اعلام النساء (ج ۱). مؤسسه الرساله. بی‌جا. ۱۳۹۷ق.
۵. مکارم شیرازی، ناصر. تفسیر نمونه (ج ۱۵). دارالکتب الاسلامیه. تهران. ۱۳۶۱.
۶. اصفهانی، محمودین محمد. دستورالوزاره. تصحیح رضا انزلی نژاد. امیرکبیر. تهران. ۱۳۶۴.
۷. علی، جواد. تاریخ مفصل عرب قبل از اسلام (ج ۱). ترجمه‌ی محمدحسین روحانی. کتابسرای بابل. مشهد. ۱۳۶۷.
۸. اعلی الحائری، محمدحسین. تراجم اعلام النساء (ج ۱). مؤسسه الاعلمی للمطبوعات. بیروت. ۱۴۰۷ق.
۹. تقی‌زاده، حسن. تاریخ عربستان و قوم عرب. به کوشش عزیزالله عزیززاده. فردوس. تهران. ۱۳۷۹.
۱۰. لوبون، گوستاو. تاریخ تمدن اسلام و عرب. ترجمه‌ی محمدتقی فخرراعی گیلانی. دنیای کتاب. تهران. ۱۳۷۷.
۱۱. مسکویه الرازی، ابوعلی. تجارب الامم (ج ۱). سروش. تهران. ۱۳۷۹.
۱۲. طبری، محمدبن جریر. تاریخ طبری (ج ۲). به کوشش ابوالقاسم پاینده. اساطیر. تهران. ۱۳۶۹.
۱۳. شکر الالوسی، محمود. بلوغ الارب فی المعرفة احوال العرب (ج ۲). دارالکتب العلمیه. بیروت. بی‌تا.
۱۴. الکتبی، محمدهاشم. مختصر تاریخ العرب (ج ۱). مطبعه الحدیثه. دمشق. ۱۳۴۶ق.
۱۵. خلیل حتی، فیلیپ. تاریخ عرب. ترجمه‌ی ابوالقاسم پاینده. آگاه. تهران. ۱۳۶۶.
۱۶. علی، جواد. المفصل فی التاريخ عرب قبل الاسلام (ج ۳). جامعه بغداد. بغداد. ۱۴۱۳ق.
۱۷. سالم، عبدالعزیز. تاریخ عرب قبل از اسلام. ترجمه‌ی باقر صدیقی نیا. انتشارات علمی و فرهنگی. تهران. ۱۳۸۰.
۱۸. ابن اثیر، عزالدین. تاریخ کامل (ج ۲). ترجمه‌ی حسین روحانی. اساطیر. تهران. ۱۳۷۰.
۱۹. ابن هشام. سیرت رسول الله (ج ۲). ترجمه‌ی رفیع الدین اسحاق بن محمد همدانی. وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی. تهران. ۱۳۷۷.
۲۰. واقدی، محمدبن عمر. مغازی (ج ۱). ترجمه‌ی محمود مهدوی دامغانی. مرکز نشر دانشگاهی. تهران. ۱۳۶۹.
۲۱. یعقوبی، ابن واضح. تاریخ یعقوبی (ج ۱). ترجمه‌ی محمدابراهیم آیتی. انتشارات علمی و فرهنگی. تهران. ۱۳۷۸.
۲۲. الاندلسی، احمدبن محمدبن عبدربه. العقد الحمزید (ج ۶). دار احیاء التراث العربی. بیروت. ۱۴۰۹ق.
۲۳. قلقشندی، احمد. نهایه الارب فی معرفة الانساب العرب. ترجمه‌ی ابراهیم الیابری. بی‌نا. قاهره. ۱۹۵۹م.
۲۴. طباطبایی، محمدحسین. تفسیر المیزان (ج ۲۴). ترجمه‌ی محمدباقر موسوی همدانی. دفتر انتشارات اسلامی. بی‌جا. ۱۳۶۳.
۲۵. جاحظ. البیان و التبین (ج ۱). دار والمکتبه الهلال. بیروت. ۱۴۰۸ق.